

در صحنه دستان و سام نریمان و کودرز کشواد و کیو و بیژن و فرامرز و اسفندیار و
 و قارن و فریبیرز و گستهه بودند و همه مانند زنجیر بهم پیوسته و باهم متفق
 و قوت بازوی ایشان بهر تبه بود که اسب بسیار خوب دودست بزنجیر بسته
 را بر دوش خود می گرفتند و ناسده فرسنگ می دویدند و گاو قوی هیکل را
 آوردند می گرفتند و می دویدند و پیل دمان در بر ایشان حفر تر از گوری و شیر زبان
 در نزد ایشان کمتر از ستوری بود .

همه در قلعه شیراز که در سختی مانده حصن فولاد میباشد متحصن شده
 بودند و با قحط و غلامبتلا شده بودند و در اندیشه فرار نمودن بجناب خراسان بودند
 و راه گریز نداشتند .

www.chebayadkard.com

روزی و الاجاه ؟ کریم خان زند و کیل الدوله به عالیجاه شیخعلی خان و
 سایر کسان خود در حالت غم و هم و مأیوسی فرمود: دوش در خواب دیدم که کلاه
 امیر عبدالدوله دیلمی را بر سر نهادند و شمشیر امیر صمصام الدوله دیلمی را
 بر میان بستند و خاتم در کن الدوله دیلمی را بمن سیر دهند و مرا بر مسندی بازینت
 نمایند و گفتند فرمانفرمایی ایران بر تو مبارکباد .

و نیز در خواب دیدم که سر نر شیر عظیمی را صیادی از ایران آورد و من
 آنرا میخوردم و بآن سیاد دشنام بسیار دادم و گفتم چرا این شیر را کشتی و آنرا
 زنده نزد من نیاوردی و از غیظ حکم بر اندن آن سیاد نمودم .

امیدوارم ، که خدا فرج و نجات ما را نزدیک کرده باشد و از این ورطه
 خلاصت بر هاند و از این مخمصه آزاد نماید و هر زبانی آنرا بما عطا نماید . بلشکر
 ما اگر سنگی غالب و جانهای شیرینشان تلخ در قالب شده و از شدت جوع اهل این
 شهر بی طاقت و تاب و احوالشان از بی آذرفنگی خرابست و از بی قوتی بی قوت و ناتوان
 و از هر طرف در جستجوی نان میباشدند و اکنون جاسوسی خبر آورده که از بلوکات
 آورده بیست هزار خر و ار ازها کولات و شش هفت هزار رأس گاو و گوسفند و بز
 و گوسفند به اردوی محمد حسن خان میبرند تو بی تأمل با صد سوار چالاک از
 شهر بیرون رو و امیدواری از لطف خدای کارساز آن سواران را مالک شو و بشهر

شیر از داخل سازتا شکم خود را سیر نمائیم و بجانب خراسان فرار کنیم .
عالیجاه شینخلمی خان مذکور متعهد این خدمت شده و فی الفور از قوه
بفعل آورد و همه آن سوزسات مذکور را بیهلوانی و مردانگی داخل شهر
شیراز نمود .

والاجاه دکریم خان زنده و اتباعش که از غم و هم و غصه و ملال مانند افمی
سرماخورده بی حس و افسرده بودند و از بی قوتی بی قوت و با کلال و ملال و خراب
احوال و دل مرده بودند بحرکت درآمدند و بخرمی بر آمدند و کوس و کور که و
طبل و نقاره و کرنا زدند و از روی شادمانی همه اهل شهر شیراز دف و انواع
سازها نواختند و غوغا و های و هوی اهل شیراز بر فلک هفتمین یگوش گردید
ملاء اعلی میرسید .

والاجاه دکریم خان زنده شیر گیر سه ساعت بروز مانده جمیع سکنه شهر
شیراز را با تفنگ و طپانچه طلب نمود و از دروازه شهر بیرون رفتند و با غوغا و
های و هوی و نوپخانه و زنبورک خانه و غریب و غرنگک نقاره خانه ، سه بار شلیک
نمودند و داخل شهر گردیدند و چون دوسف کنعان تربیت عالم کون و فساد یعنی
آفتاب جهانتاب انور بسبب جور و تعدی برادران بی مهر و وفای کینه ور در قضا و
قدر از اوج رفعت و معراج در قعر چاه ظلمت و داج یزاری و سوگواری نگون و
دامن یعقوب پیر فلک از گریه غرق خون گردید و ابواب ضیا بر روی جهان بیان بست
و درهای مدلهفات کشود بر روی هر کس و هر چیز که هست .

لمؤلفه من کلام رستم الحکما

نیامد دگر شب چو آن تیره شب	که آمد در آن جان جانان بلب
شبی بود چون حال مجنون تیراه	سراسر چو لیلی همه درد و آه
شبی همچو کردار اهریمنان	شبی همچو روی خیانت کنان
شبی بد چو فکر بد اندیش بود	شبی بدتر از فعل بد کیش بود
شبی بود چون بخت بد اختران	شبی بود چون قلب بد گوهران
شبی چون غم و هم فرزاتگان	شبی همچو اطوار دیوانگان

گفتی که روز قیامت قیام در آن شب نمودی دگر والسلام
 نرس آنکه چون آنروز شام شد، در موکب خاقان عیوق شان «محمد حسن
 خان صفوی قاجار» در میان خاص و عام غلغله و ولوله افتاد و قضا ابواب فتنه و فساد
 پرورد، ایشان گشاد و طوایف افغان و ازبک پنهانی باهم اتفاق و از روی خیانت
 و راهی بر حرامی شروع در تفاق نمودند و سه ساعت از شب گذشته بیکساعت موکب
 شاهان عیوق شانرا مانند باد تند که زلف دلاویز ماهر و یانرا بر هم زند زیر و
 لبر کردند و پریشان کردند. ناگاه از سنگ فتنه شیشه می شکست و می ریخت و
 کار داده گشایان از دست رفت و رشته عشرت گسیخت.

چون خاقان عیوق شان «محمد حسن خان» جهان کدخدای صفوی قاجار
 همسید نشان، دید که سر پنجه قضا و قدر شیرازة کتاب مستطاب فرمانفرمائیشرا
 از هم گسیخت و باد فتنه لوداق کار و بارش را از هم پاشیده و ریخت و امور با نظم و
 استن چون آتش در آب و مهجات بار تق و فتقش مانند برف در آفتاب شد چشم
 های بین از اسباب پادشاهی و آلات جهان پناهی پوشیده و مانند شیر تر می گردید
 و این شعر را میخواند.

www.chebayadkard.com

من کلام حافظ

در انگنای غیرتم از نخوت رقیب یا رب میبار آنکه گدا معتبر شود
 فی الفور مرکب طلب فرمود و سوار گردید و با یاران و اتباع خود عنان
 ارجمه از شیراز بجانب اصفهان و دارالمرزمازندان تافت لیکن یار و یاور و
 تابع خود در آن هنگامه شدت و سختی کمتر یافت خود و معدودی از دولتخواهان
 بدرنگ خود مردانه در پی مقصد میشتافتند.

چون آنشب منتهی بصبح شده و کیل جلیل باعقاب و تشکیل کاردان ایران
 و مسمار هوشیار نامدار خوش رفتار ایران و ایران یعنی و الاجام کریم خان زند
 شیرگیر همت بلند سوار گردیده و بادیدبه و کوه کبک پادشاهی از شهر شیراز بیرون
 افتد و باردوی برهم خورده خاقان عیوق شان، عنان تاب شده داخل شده و خیمه
 و خرگاه و احوال و اتفاق و اسباب و آلات و ادوات پادشاهی و دوای بی حساب و

توپخانه و زنبورک خانه و عمله جات و سپاه و لشکر و دستگاہ عالم پناهی را ساخته
نموده و بشهر شیراز داخل نموده و الاجاه شاه اسماعیل خلیفه سلطانی را با
اعزاز و اکرام و احترام بر مرکب مرصع براق باجنیبه های رنگارنگ برافزود
مرصع از جانب یمین و یسار بسیار، همه بازین و لجام و رکاب زرین مرصع بجواهر
آبدار، همه بادیکندیکی های مقتول و مرورابد دوخته و گوهای زرین مرصع
بجواهر بر دم بسته، بادبده و کوبه جمشیدی وارد شهر شیراز شدند.

والاجاه کریم خان وکیل الدوله جمشید اقتدار عالیجاه شیخعلی خان زند
جهان پهلوان را با فوجی لشکر خونخوار بایلغار، در عقب خاقان عیوق شان محمد
حسن خان صفوی قاجار، روانه فرمود و از شیراز تا مازندران در میان خاقان عیوق
شان و عالیجاه شیخعلی خان زند بقدر يك منزل که پنجشش فرسنگ باشد، فاصله
بود، مثل آنکه خاقان عیوق شان محمد حسن خان مذکور در روز شبه وارد
اصفهان شد، و اهل اصفهان خدمات و تعارفاتی که شاید و باید بوی نمودند و در
فردای یکشنبه، عالیجاه شیخعلی خان زند مذکور وارد اصفهان شد، و اهل
اصفهان بهمان قسم که با آن و الاجاه خدمات بجا آوردند با این عالیجاه نیز بجا
آوردند.

www.chebayadkard.com

عالیجاه شیخعلی خان زند مذکور همه جا در پی خاقان عیوق شان محمد حسن
خان مذکور میرفت مانند ازدهای دمان که در پی شیر تر پنجه تور روان باشد، غیظ
بر خاقان عیوق شان مذکور غالب و مستولی گردید و در کانون مزاجش آتش حمیت
و غیرت زبانه کشید و حریرا از هزیمت اصلح و اولی دانست.

در میانه شهر ساری و شهر بار فروش بایانصد سوار جنگی پر خاشجوه مانند
شیر زبان برش هفت هزار سوار و تفنگچی عالیجاه شیخعلی خان زند شیر گیر،
حمله و یورش آورد و بسیاری از ایشانرا طعمه شمشیر آبدار نمود و ایشانرا مانند
بنات النعش از هم متفرق و منهزم نمود و غلامانش باسیر گرفتن و چپاول نمودن
مشغول شدند تا آنکه «وافق آیه کریمه ولن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها
یاکل اجل خاقان عیوق شان در رسید و سرینجه فضای آسمانی بساط زند گیش را

قاجار» اراده نمود که از مازندران بجناب عراق و فارس بیاید عالیجاه محمدخان قاجار» شهیر به گراز دندان که مرد کهنه سال پخته بوده و بآن والجاه قرابت داشت از روی دولتخواهی آنوالجاه را نصیحت نمود و بنخدمتش عرض کرد که از طایفه افغان و ازبک در حذر باش که اردوی تور ابرهم خواهند زد، از روی غرور و عجب و غفلت نصیحتش را نپذیرفت.

بعد عرض نمود که چند نفر از صنادید ایشانرا نزد من بگذار چنان نمود، در وقتی که خبر بمازندران رسید که افغانه اردوی والجاه خاقان عیوق شان محمد حسن خانرا برهم زدند، عالیجاه محمدخان قاجار مذکور فی الفور آن بزرگان افغان و ازبک که در نزدش گرو بودند، همه را بخواری و زاری کشید و مابقی افغان و ازبک که بنخدمت والجاه «کریم خان» وکیل الدوله جمشید رتبه زند آمده بودند، آنوالجاه ایشانرا درری جمیعاً بقتل رسانید که یکی از ایشان دوست محمدخان نسقچی باشی والجاه آزادخان بود که شوهر والده رستم - الحکمای مؤلف این کتاب بود که حسب الامر والجاه آزادخان آن سیده محترمه را تزویج نموده و یک پسری از او تولد یافت، سید محمد خان نام که در خدمت والجاه کریم خان جم اقتدار کمال تقرب و اعتبار یافت و بعد از زوال دولت زندیه در درگاه جهان پناه سلطان محمد شاه قاجار، کمال تقرب یافت و بعد از کشته شدن عالیجاه دوست محمد خان افغان مذکور، آن سیده محترمه را حسب الامر نواب کامیاب کریم خان جمشید جاء زند، امیر حسن خوش حکایت گنجعلی خانی آن سیده محترمه را نکاح نمود در شهر شیراز و رستم الحکمای مؤلف این کتاب از ایشان تولد یافت.

اما بعد، والجاه کریم خان جمشیدشان وکیل الدوله زند، بعد از هزیمت خاقان عیوق شان محمد حسنخان مذکور هر چه از اسباب و آلات و ادوات پادشاهی و مصالح و مقالید جهانپناهی که در موکب خاقان عیوق شان مذکور بود و انتقال به دستگاه وی یافته بقصر و ضبط سرکاران دیوانی خود داده و عالیجاه صادق خان برادر صلیبی و بطنی خود را که مردی بود بمعدل و انصاف و تمیز و همه صفات حسنه

و اطلاق مستحسنة آراسته در شهر شیراز و همه فلعر و فارس بیگلربیگی بالاستقلال
 او و ده و خود بادبدبه و گو کبه فرمائیهائی بجانب دارالسلطنه اصفهان روانه
 گردید .

بعد از طی منازل و قطع مراحل بائین خسروانه و باخدهات و نمارفات اهل
 اصفهان از استقبال نمودن و قربانی کردن و شیرینی ها آوردن و پاننداز حریر
 و زیبا گسترده و نثار ریختن وارد شهر اصفهان شد و در دو انخانه ملوک صفویه
 از اول اجلال نمود و بر مسند فرمائیهائی قرار گرفت و بتمشیت و حل و عقد امور
 مشغول شد .

وزرا و امرا و عماله جاتش و همه لشکرش را در محلات اصفهان در خانه های
 بالمطاف و صفا و عمارت های دلگشا جادادند و دفترهائی که و الاجاه طهماسب قلی
 خان یعنی « نادر پادشاه » حسب الامر خاقان علیین آشیان « شاه طهماسب » ولی
 امرت خود از روی ممیزی مهندسین ، با کمال دقت و غوررسی مرتب و منتظم نموده
 آنها را طلب نمود و بعد از تحقیق و تجسس فرمود ، دادوستد و معاملات دیوانی را
 از روی آنها بکنند .

عالمیجاه میرزا عبدالوهاب را حاکم اصفهان فرمود و هفت عامل که وزیر
 و مستوفی و وکیل الرعایا و محصص و کلاتر و نقیب و محتسب باشد بجهت هر بلدی
 « اولاد » بر حاکم مقرر فرمود و از برای هر یک از این عمال سبعة مذکوره دو محرر
 و واجبی قرار داد .

مواجب هر حاکمی مانند حاکم اصفهان و شیراز و بزد و کاشان و ری و
 فز وین و امثال اینان از بلاد ایران را مبلغ صد تومان نقد و مقدار چهار صد خر و ار
 بله مقرر فرمود و در آن زمان در بعضی جاها غله خر و ار دیوانی که صد من بوزن
 اربز باشد بدو هزار و پانصد دینار و در بعضی جاها بدو هزار دینار و در بعضی جاها
 بهزار و پانصد دینار و در بعضی جاها بهزار دینار و در بعضی جاها بهفتصد و پنجاه
 دینار بیع و شری میشد و همه حبوب و ماکولات مانند غله در خرید و فروش
 بودند .

در آنوقت قیمت طلا مثقالی بدو هزار و پانصد دینار و قیمت نقره مثقالی به صد و پنجاه دینار بود و بجهت عمال مذکور ، هر یک را بقدر شأن و عرضه و رتبه مستمری نقدی و جنسی حسب‌الرقم مقرر فرمود .

در هر بلدی محتسبی باتسلط معین و برقرار فرمود که از روی قسط و انصاف و تمیز و حساب و احتساب و دیانت و امانت و اصلاح و اصلاح متوجه نظام و تسویبها و وزنها و قیمت اجناس و کون و فساد بلد باشد و داروغه هیم پخته ، زیرک امین متمدن صاحب حسن سیاست ، بر دبار پرده پوشی در هر شهری مقرر فرمود که منع فسق و فجور و فواحش و دزدی و شلثاق و تمدی نماید .

اول هر سال از همه حکام و عمال هر بلد مزین بمهر امام جمعه و قاضی و شیخ الاسلام التزام نامه چه در دیوان اعلی میگردانند که بی برات مزین بمهر عمال سبعة و قبض ، دینار و حبه از مالیات و صادرات و عوارض از رعایا نگیرند و داد و ستد دیوانی نشود .

آخر هر سال حکام و عمال و ضباط و رؤسای هر بلد را طلب میفرمود بایر آنها و قبضها و مستوفیان دیوان اعلی را میفرمود با ایشان محاسبه مینمودند و در محاسبات دیوانی بقدر یکدیگر و یکجبه از ترس وی ، افراط و تفریط واقع نمیشد و اگر میشد نسق و سیاست میفرمود و از خیانت کسی نمیکشید و در هر بلدی مقرر فرمود که از اول شب هر ساعتی طبلی بکوبند تا سه ساعت از شب گذشته و اول ساعت چهارم ، هر کس از منزل و مکان خود بیرون آید یا در کوچه و بازار او را بگیرند سیاست و نسقش نمایند .

جمعی مأمور بودند که اول شب که سه ساعت از شب گذشته باشد ، تا بامداد در همه کوچه ها و بازارها بگردند و محافظت اهل شهر نمایند ، از سرزدان و ستمکاران و ایشانرا گزوه میخواندند .

جمعی مأمور بودند که از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب در همه کوچه ها و بازارها بگردند و خلایق را باخبر کنند که بازارها و کوچه ها را بجاروب کشیدن و آب پاشیدن پاک و پاکیزه و باصفا نمایند و ایشانرا ربکا مینامیدند و

ایده تنقیه شهر از چیزهای باغفونت آنست که دفع و با بیماری و طاعون مینماید. امنای دولتش خواستند که بجهت طلبه علوم، وظایف قرار بدهند قبول فرمود و فرمود، مارکیل دولت ایرانیم از خود اموالی نداریم که بملاهارم بجهت علوم بدهیم و از مالیات دیوانی که انفاذ خزانة عامره باید بشود، بجهت لشکر از اموال و هرزبانی و ایرانمداری چیزی بکسی نخواهیم داد، هر کس که خدمت بنوات ایران مینماید او را راتبه و مواجب مستمری خواهیم داد.

بجهت ملازمان شرعی دولت ایران یعنی عالیجنابان کروی آدابان مجلس القابان امام جمعه و قاضی و شیخ الاسلام و صدر و نایب الصدر و فیصلبان امور هر عینه مواجب مستمری قرارداد و فرمود ماروظیفه عامی بجهت همه اهل ایران قرار داده ایم یعنی ماکولات و ملبوسات و مایحتاج الیه خلایق را فرموده ایم قیمت بسیار ارزان خرید و فروش نمایند که هر اجیری که در روزی سیصد دینار اجرت بگیرد و آن سیصد دینار قیمت درازده من گندم بوزن تبریز یا بیست و چهار من جو بوزن تبریز یا چهل من ارزن بوزن تبریز باشد، در یکماه باجمعی هیال کافی است او را.

هر طالب علمی که دو تومان داشته باشد در یکسال باهفت نفر عیال بخوبی همیشه میتواند نمود.

طریقه عقل اینست که همه خلایق از چهار صنف بیرون نباید باشند، یا اهل زراعت یا اهل بیع و شری یا اهل حرفه و کسب یا اهل ملازمت باید باشند و هر کس که از این چهار صنف بیرونست رویش ندید نیست.

جناب آقا محمد بیدآبادی، از قراری که شنیده ایم در علم و فضل ملای بی نظیری است و از کسب تکمه چینی معاش میکند و منت از کسی نمیکشد، ماهم وکیل دولت ایرانیم از بنائنی و قوفی تمام داریم و کسب ما جوراب چینی و بافتن قالی و گلیم و جاجیم است. آنچه شنیده ایم همه انبیا و اوصیا و پیغمبر ما و امامان ما و همه پادشاهان گذشته صاحب کسب و حرفه بوده اند. فرض آنکه وظیفه از برای کسی قرارداد.

مقرر فرمود که جمیع ماکولات را نرخى معین و مشخص نمودند و بجهت هر صنفی از اصناف ناس مقرر فرمود که مهندسین و ارباب حل و عقد زی مناسبی قرار دادند و نرخى که بجهت ماکولات مقرر فرمود با ما یحتاج الیه، اینست که بتفصیل ذکر میشود و کسی را قدرت نبود که دیناری بر اینان بیفزاید.

www.chebayadkard.com

المصیل قیمت ماکولات و ملبوسات و دروآب و مایحتاج الیہ دیگر در زمان دولت نواب مستطاب، فلک جناب، قمر کاب، مالکرقاب، مرزبان جمشید آداب و کیل الدولہ ایران، کنگام شیران «کریم خان زند» ہمت الہد، کہ در دارالسلطنہ اصفہان ہمہ را بچشم خود دیدہ و بعضی را ببع و شرای نمودہ، یعنی در اول جلوس والایہ «کریم خان» نام ماکولات از این تفصیلی کہ در این کتاب نوشته شدہ از آن تر بودہ و بسبب ہفت سال بی درپی در فارس ملخ خوارگی و در عراق سن خوارگی باین قیمت کہ نوشته شدہ، در این کتاب رسیدہ

- گندم، یکمن بوزن شاہ پنجاہ دینار.
جو، یکمن بوزن شاہ بیست و پنج دینار.
عدس، یکمن بوزن شاہ شصت دینار.
ماش، یکمن بوزن شاہ صد و پنجاہ دینار.
نخود، یکمن بوزن شاہ شصت دینار.
لوبیا، یکمن بوزن شاہ ہشتاد دینار.
باقلا، یکمن بوزن شاہ پانزدہ دینار.
ارزن، یکمن بوزن شاہ پانزدہ دینار.
برنج، یکمن بوزن شاہ صد و پنجاہ دینار.
ذرت، نانہ یکمن بوزن شاہ بیست دینار.
ذرت، بریانی یکمن بوزن شاہ دہ دینار.
گوشت سموسفند، یکمن بوزن شاہ صد و شصت دینار.
گوشت سماو، یکمن بوزن شاہ ہشتاد دینار.

- روغن ، خوراکی یکمن بوزن شاه هشتصد دینار .
- هیزم ، یکمن بوزن شاه بیست دینار .
- زغال ، یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
- پیه ، یکمن بوزن شاه چهارصد دینار .
- روغن چراغ ، یکمن بوزن شاه دوست دینار .
- جوزق ، یکمن بوزن شاه سیصد دینار .
- ابریشم خام ، نه تا بیده یکمن بوزن شاه دو تومان .
- انگور ، بسیار خوب یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
- انگور ، وسط یکمن بوزن شاه بیست و پنج دینار .
- خر بزه ، بسیار خوب گرگابی یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
- خر بزه ، وسط یکمن بوزن شاه بیست و پنج دینار .
- هندوانه ، بسیار خوب یکمن بوزن شاه چهل دینار .
- هندوانه وسط ، یکمن بوزن شاه بیست دینار .
- زرد آلوی ، خوب یکمن بوزن شاه بیست دینار .
- زرد آلوی ، وسط یکمن بوزن شاه ده دینار .
- هلوی ، احمر خوب بلخی یکمن بوزن شاه هشتاد دینار .
- هلوی ، احمر وسط یکمن بوزن شاه چهل دینار .
- هلوی ، سفید یکمن بوزن شاه بیست دینار .
- گلایی ، خوب شاه پسند یکمن بوزن شاه صد و بیست دینار .
- گلایی ، خوب اردلانی یکمن بوزن شاه هشتاد دینار .
- گلایی ، وسط یکمن بوزن شاه چهل دینار .
- کنجانی ، بسیار خوب یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
- کنجانی ، وسط یکمن بوزن شاه بیست و پنج دینار .
- کفتر بچه ، یکمن بوزن شاه پانزده دینار .
- آلوی ، زرد یکمن بوزن شاه هشتاد دینار .

- آلوی ، سیاه خوب یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
 آلوقیسی ، یکمن بوزن شاه بیست و پنج دینار .
 شلیل ، خوب یکمن بوزن شاه هشتاد دینار .
 شلیل ، وسط یکمن بوزن شاه چهل دینار .
 آبیلاس ، یکمن بوزن شاه صد دینار .
 آبالو ، یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
 شفتالو ، یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
 نوت سفید ، یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
 نوت سیاه ، یکمن بوزن شاه صد دینار .
 کویچ زرد ، یکمن بوزن شاه صد دینار .
 کویچ سرخ ، یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
 آلوچه گوجه ، خوب یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
 آلوچه گوجه ، وسط یکمن بوزن شاه بیست و پنج دینار .
 سنجید ، یکمن بوزن شاه شصت دینار .
 بادام ، یکمن بوزن شاه سیصد دینار .
 گردکان ، هزار دانه دریست دینار .
 خرمای سیاه ، خوب یکمن صد و پنجاه دینار .
 خرمای کدو ، یکمن بوزن شاه سیصد دینار .
 انجیر خشک ، خوب یکمن بوزن شاه دریست دینار .
 اقمام سبزیهای خوردنی ، یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
 شلغم ، یکمن بوزن شاه ده دینار .
 زردک ، یکمن بوزن شاه ده دینار .
 ترب ، یکمن بوزن شاه ده دینار .
 چغندر ، یکمن بوزن شاه ده دینار .
 کلم پیچیده ، یکمن بوزن شاه سی دینار .

- کاهو ، یکمن بوزن شاه ده دینار .
 عسل ، یکمن بوزن شاه شصت دینار .
 شیرۀ انگوری ، خوب یکمن بوزن شاه دوپست دینار ،
 شکر لاهوری ، یکمن بوزن شاه هفتصد دینار .
 شکر هازندانی ، یکمن بوزن شاه چهارصد دینار .
 قهوه ، یکمن بوزن شاه هفتصد دینار .
 تنباکوی فارسی ، یکمن بوزن شاه هفتصد دینار .
 انار ، خوب یکمن بوزن شاه صد و پنجاه دینار ،
 انار ، وسط یکمن بوزن شاه هفتاد و پنج دینار .
 سیب ، احمر خوب یکمن بوزن شاه پنجاه دینار .
 سیب ، احمر وسط یکمن بوزن شاه بیست و پنج دینار .
 سیب ، سفید خوب یکمن بوزن شاه بیست و پنج دینار .
 سیب ، سفید وسط یکمن بوزن شاه ده دینار .
 کدو ، یکمن بوزن شاه بیست دینار .
 بادنجان ، یکمن بوزن شاه بیست دینار .
 پیاز ، یکمن بوزن شاه پانزده دینار .
 سیر ، یکمن بوزن شاه چهارصد دینار .
 خیار بالننگ ، خوب یکمن بوزن شاه بیست دینار .
 خیار چنبر ، خوب یکمن بوزن شاه پانزده دینار .
 ریواس ، یکمن بوزن شاه صد دینار .
 هویز ، خوب یکمن بوزن شاه صد دینار .
 رب اناری ، یکمن بوزن شاه دوپست دینار .
 کشمش سبز ، خوب یکمن بوزن شاه دوپست دینار .
 ماست میش ، یکمن بوزن شاه هشتاد دینار .
 ماست گاو ، یکمن بوزن شاه چهل دینار .

پنیر قالبی ، تازه یکمن بوزن شاه صد و پنجاه دینار .

پنیر خمیکی ، یکمن بوزن شاه دوپست دینار .

کنجد ، یکمن بوزن شاه دوپست دینار

کشک ، یکمن بوزن شاه سیصد دینار.

لرشک طهرالی ، بجهت آب گرفتن بوزن شاه ششصد دینار.

لرشک تبریزی ، بجهت مر با پختن یکمن بوزن شاه سیصد دینار.

لماک ، یکمن بوزن شاه ده دینار.

صابون ، یکمن بوزن شاه چهارصد دینار.

مرغ فر به خانگی ، یکمن پنجاه دینار.

www.chebayadkard.com

تخم مرغ خانگی ، عددی پنجاه دینار .

سرکه ، یکمن بوزن شاه هفتاد و پنجاه دینار.

آب نموره ، یکمن بوزن شاه صد دینار.

آب لیمو ، یکمن بوزن شاه ششصد دینار.

حنای ، خوب یکمن بوزن شاه ششصد دینار.

رنگدیش ، خوب یکمن بوزن شاه هشتصد دینار.

زیره کوهانی ، یکمن بوزن شاه پانصد دینار.

فلفل ، یکمن بوزن شاه ششصد دینار.

زنجبیل ، یکمن بوزن شاه ششصد دینار .

زردچوبه ، یکمن بوزن شاه ششصد دینار.

هل ، مثقالی پنج دینار.

زعفران . مثقالی بیست دینار .

قرنفل ، مثقالی دو دینار و نیم .

دارچینی ، خوب مثقالی دو دینار.

زیره سبز ، عراقی ، یکمن بوزن شاه سیصد دینار.

قدک ، هجده چله اعلی اصفا هانی ابره هزار و پانصد دینار .

- قدك ، شانزده چله اصفاهانی ابره یا صد دینار .
- قدك ، چهارده چله اصفاهانی ابره هفتصد دینار .
- قدك ، دوازده چله اصفاهانی ابره پانصد دینار .
- کمر باس ، خوب زرعی چهل دینار .
- تفتی ، خوب اعلی اعلی ابره هزار دینار .
- البيجه یزدي ، خوب اعلی ابره هزار و پانصد دینار .
- قصب یزدي ، خوب اعلی زرعی هشتصد دینار .
- شال گوش پیچ ، ترمه اعلی طاقه بیست و پنج هزار دینار .
- شال رضائی ، اعلی طاقه پانزده هزار دینار .
- بکرس ، خوب اعلی زرعی پنجاه هزار دینار .
- ماهوت ، بسیار خوب اعلی زرعی دو هزار دینار .
- خز ، خوب یکجمله وار پانزده هزار دینار .
- سمور ، بسیار خوب یکجمله واری تومان .
- اسب ، خوب بی نظیر یک رأس بیست تومان .
- استر ، خوب بی نظیر یک رأس ده تومان .
- خر مصری ، خوب بی نظیر یک تومان .
- خر ، بارکش خوب یک رأس سه هزار دینار .
- سماو ، آب کش خوب یک رأس یک تومان .
- کاه ، یکمن بوزن شاه ده دینار .
- سج ، یکمن بوزن شاه پنج دینار .
- آهک ، یکمن بوزن شاه ده دینار .
- زرنیخ ، یکمن بوزن شاه پانصد دینار .
- چاروب خرمائی ، دانه ده دینار .
- یکباب خانه خوب ، ده تومان .
- املاك ، یکجریب ساده دو هزار و پانصد دینار .

املاک ، مشجر معتب یکجریب یکتومان .

سرکه ، بسیار تند خوب یکمن بوزن شاه صد دینار .

سرکه ، وسط یکمن شاه هفتاد و پنج دینار .

موم ، یکمن بوزن شاه هشتصد دینار .

www.chebayadkard.com

گوسفند ، نر فربه یکرأس پانصد دینار .

آهنینه آلات ، یکمن بوزن شاه ششصد دینار .

مسینه آلات ، یکمن بوزن شاه دو هزار دینار .

قالی خوب ، زرعی هزار و سیصد دینار .

گلیم خوب ، زرعی هفتصد دینار .

توشک تمه ، تفتی یا فائنی اعلی دو هزار دینار .

نمد ، سرکش خوب اسب هفتصد و پنجاه دینار .

تعریف

اقسام خربوزه و انگور و سیب و به و زردآلوی اصفهان

انگور

www.chebayadkard.com

- انگور شاهانی .
- انگور یاقوتی .
- انگور خلیلی .
- انگور عسکری .
- انگور ریش بابا .
- انگور کشمش .
- انگور فخری .
- انگور شصت عروسان سیاه .
- انگور الفی سیاه .
- انگور منغالی .
- انگور رازقی .
- انگور شیرازی .
- انگور نباتی .
- انگور مادر پیچه .

خربوزه

- خربوزه گرمک .
- خربوزه طالبی .

www.chebayadkard.com

• روزۀ دارائی .

• روزۀ حسینی .

• روزۀ اللہ یاری .

• روزۀ ارزنائی .

• روزۀ کرسنگی .

• روزۀ برخواستاری .

• روزۀ سینی .

• روزۀ گرگابی .

• خربوزۀ پوست سفید مشهور به بی بی لطیفی .

• سیب احمر .

• سیب گرجی نیم احمر بزرگ جتد .

• سیب دلیلی .

• سیب فندی .

• سیب مشکجه .

• سیب بید مشکلی .

• سیب پائیزی مشهور به ازایش .

• به عنبر بو .

• بد کویجی .

بر صاحبان حسن سابقه هفت کشور معلوم باد که انگور ریش بابا و انگور
 • نهالی و سیب پائیزی و به عنبر بو و خربوزۀ سینی و خربوزۀ گرگابی خصوصاً
 • روزۀ گری آن خصوصاً خربوزۀ پوست سفید بی بی لطیفی اصفهان فردوس
 • شان ، در تراکت و لطافت و خلوت بسر حد کمال میباشد جمعاً و ناسه ماه بعد
 از بید نوروز به ثری و نازمگی دوام مینمایند و میمانند قمارك الله احسن الخالقین .

تعریف اقسام زرد آلودی اصفهان

زرد آلودی ترشه .

زرد آلودی تبریزی .

زرد آلودی شکرپاره .

زرد آلودی تخم کردی .

زرد آلودی عوض بیسکی .

زرد آلودی کشانی .

زرد آلودی تخم شمس .

زرد آلودی دارقش .

زرد آلودی لوری .

زرد آلودی هلندر تخمه شیرین .

زرد آلودی هلندر تخمه تلخ .

بر اولوالالباب ، پوشیده میاد که تو اب مالک کرب خاں جمشید شان
وکیل الدوله ، عمال بلاد محروسه قلمرو ایرانرا احضار فرمود و امر فرمود دفتر هان
« شاه طهماسب ثانی » را که « نادر شاه » در عهد ملازمت خود با او الاجاه موافق
ممیزی و مهندسی مرتب در کمال راستی و درستی نموده بود واضح از جمیع دفاتر
است آوردند و در حضورش بر ممالک ایران موافق همین نرخهای اجناس مذکور
جمع بستند و از ایشان التزام نامه چه گرفت که اگر بیسبب نرخ ها کولانرا زیاد
نمایند موافق حساب بر مالیات ایشان بیفزایند و ایشانرا جریمه و سیاست
نمایند و در این باب مبالغه تمام مینمود .

هو دولت جمع بستن مالیات حمایبی ، دیوانی مماثلک ایران غیر خراسان
له بقول صحیح و روایت معتبر در هر سالی مبلغ پانصد و پنجاه
هزار تومان اتقاخذ خزانة عامرة و کیلی میشد بدین تفصیل که ذکر میشود

.. دار السلطنة اصفهان مع توابع ، هفتاد هزار تومان .

.. دار العلم شیراز مع توابع ، صد و شصت هزار تومان .

.. دار العبادیزم مع توابع ، دوازده هزار تومان .

.. دار الامان کرمان ، بیست هزار تومان .

.. دار المؤمنین کاشان مع توابع ، دوازده هزار تومان .

.. دار الخلافة ری مع توابع ، دوازده هزار تومان .

.. دار البرکت مازندران ، بیست و پنجهزار تومان .

.. دار المنفعة میلان ، بیست و پنجهزار تومان .

.. دار الحرب آذربایجان ، شصت هزار تومان .

.. دار الشجاعة کردستان ، دو هزار تومان .

.. دار السلام عربستان ، پانزده هزار تومان .

.. دار الشوکت کرمانشاهان ، پانزده هزار تومان .

.. دار الحشمت همدان ، پانزده هزار تومان .

.. دار الملك قزوین ، دوازده هزار تومان .

.. دار النصر قلمرو عراق ، شصت هزار تومان .

.. دار الغرور لرستان ، بیست هزار تومان .

دیگر آنکه ، حکام و والیان ایران هر يك موافق رتبه و شأن خود و کنجایش

ولایت خود پیشکشی از برای سرکار فیض آثار و الاجاء و کیل الدوله مذکور میآوردند .

برداشتنندان معلوم باد که چون و الاجاء و کیل الدوله زند یعنی کریم خان شیرگیر همت بلند ، بنای شریب خیر داشت ، چند نفر از اعیان اسفاهان که در خدمتش تقرب و گستاخی یافته بودند و شیطنت و نادستی و ناپاکی در طبیعت ایشان مستتر بود و ذات ایشان متضمن خیانت و خیانت و جنایت بود ، بوی عرض نمودند که اگر میخواهی جهانگیر بشوی باید از ازاله بکارت چهل دختر باکره نمائی و خون ازاله بکارتش را بر کرباس نازک هندی مالیده همیشه با خود نگاهداری که مجربست و در این باب از آن جهان سالار باده پرست سر مست رخصت یافتند و فاحشه که بیچکمه زرد شهرت یافته به خانه های شریف و ضعیف و غنی میفرستادند و از بسیار کس ها رشوه می گرفتند و از بعضی دیگر دختر جمیله دلارا می گرفتند و او را به تمام برده و بعلی و حلال آراسته و بغنون مشاطگی پیراسته بقانون شرع انور در حباله آن سرور در میآوردند و او را بحریم پادشاهی میبردند و روس و ار او را بآن شاه داماد رند سر مست عیار میسپردند و وی در حالت سرمستی آن زیبا صنم را در آغوش خود بشیرین زبانی و مهربانی کشیده و از جام وصال دلگشای جان بخشش شراب کام چشیده و ویرا خلعت داده و صداقتش را عطا مینمود و مرخص میفرمود و آن ناپاکیها که بانی این کار ناپسند بودند آنجمیله را بخانه خود میبردند و گاهی از او حاصل کرده بعد او را بخانه پدر و مادرش میفرستادند .

چون اینکار بعد کثرت رسید ، علما بدیدنش رفته او را از اینصورت ناپسند و از این فعل زشت منع نمودند ، از این عمل بد دست برداشت و از ایشان کمال خجالت و انفعال یافته و عذر خواست .

آن و الاجاء عاقلی بود ، معقول فهم و منقول غیر معقول را انکار مینمود و قبول نمیکرد و همه امورش مقرون بحکمت بود و بافسانه هرگز گوش نمیداد ،

از آن جمله حدیث خروج دجال را باور نمی‌کرد بآن قسمی که در کتابها نوشته‌اند. گفت من چنین فهمیده‌ام بعقل ناقص خود، که شخص یکچشم مکار حیلهور از آنکه ساز شده باز صاحبقرانی، از اهل اصفهان که صاحب دولت و ثروت و همت باشد، بافسانه و افسون و چیزهای غریب و عجیب بخلائق نمودن، بتأثیر افلاک و اجرام یادشاه خواهد شد و اشخاص دهری مذهب چرسی و بنگی و نریاکی نیز ننگ ساز شده باز، بسیار بدورش فراهم خواهد آمد و شاید مرد بزرگ جته شکم بزرگ، باشد و نتواند سوار اسب شود باین سبب بر خر بزرگ جته یا استر بزرگ، جته سوار شود و اهل اصفهان خر و استرش را بنفش و نگار و یراق مرصع بزرگ و جواهر آبدار خواهند نمود و بسیار شیرین زبان و با خلائق مهربان خواهد بود و از روی تأثیر چرس و بنگ، خواهد گفت که من مظهر گل ربوبیت میباشم و آثار الوهیت از من ظاهر میباشند و چون معتقد معاد و بازخواست خدائی نیستم، هر که، که میخورد میخورد تا بجهنم و اصل شود، دین و ملت حق را پامال خواهد کرد و های و هوئی در میان خلائق خواهد انداخت، نایاکی خواهد بود بهمه هاوم و کمالات و آداب آرامته و با مهدی صاحب الزمان (ص) جنگ و ستیز خواهد کرد و مهدی را منهزم و محصور در حصار بیت المقدس خواهد نمود و آخر الامر آن ناپاک را در خرگاه پادشاهی بر کوه طور، قلندر صحرا آوردی، در خواب ناز بامش را با ند عصا پاره خواهد نمود .

www.chebayadkard.com

اگر شما ما را لر خر ساده دل بیوقوفی بنداشته‌اید اشتباه عظیمی کرده‌اید ما سرما و گرما بسیار خورده‌ایم و با چرسی و بنگی و نریاکی و ملا و لوطی و درویش و قلندر و صوفی و دهری مذهب رفاقت نموده‌ایم و با اهل هر ملت و مذهب باستان و برخواستن نموده‌ایم و همه کتابهای آسمانی و غیر آسمانی و قصص و اواربغ و احادیث را خوانده‌اند و ما شنیده‌ایم و از همه جا و همه چیز آگاه و با خبر هستیم اگر چه درس نخوانده‌ایم اما از آنها که درس خوانده‌اند و ادعای اعجاز می‌نمایند بیشتر میدانیم و بهتر چیز می‌فهمیم و در هر زمانی تا پادشاه از زمان اعقل و افهم اهل آن زمان نباشد پادشاهی نمیتواند کرد.

ما با يك منجم صاحب حکم گبری آشنا شدیم ، جاماسب نامه را از برای ما تمام خواند و ما همه را بخاطر داریم احکام پنجهزار سال بیشترک نموده و صاحبقرانهای بزرگ از انبیا و سلاطین را ذکر کرده از طوفان نوح تا طوفان دیگر و همه احکامش راست و درستست .

بخدمتش عرض نمودند که تو تصدیق قول جاماسب گیر مینعائی و نکذیب قول معصوم میکنی .

فرمود معصوم هر گز سخن نامعقول نفرموده ، اینسخنهای نامعقول افشای محض است بمعصوم ، ما مسلم میداریم که خردبچال سی فرسخ طول و ده فرسخ عرضش میباشد چنانکه در کتابها نوشته اند و ما شنیده ایم البته طول و عرض دجال هم باید ده بیست فرسخ باشد و هر گام آن خر را يك فرسنگ میگویند ، آیا این خلاق با او چگونه میتوانند همراهی نمود و جامه دجال و پالان خورش را در کدام دستگاه بافته و دوخته میشود و آنوقه یکشهر در یکروز کفایت نمیکند و صد هزار هزار ، ابارگاه و جو در یکروز کفایت نخواهند نمود و با يك رود عظیم مانند دجله بغداد و اگر عرعر کند یا بگوزد ، اهل عالم هلاک شوند و اگر سر کین بیندازد ، راهها مسدود میشود و اگر شاش کند ، صد هزار مرید را سیل خواهد برد و اگر از اصفهان خواهد پکاشان برود از تنگ میان دو کوه قهرود چگونه گذر خواهد کرد .

عرض نمودند ، میان دو گوش آن خر یکفرسخ و میان دودست و پاهایش ده فرسخ میباشد یکدست و پا پشت کوه جانب راست و یکدست و پا پشت کوه جانب چپ میگذازد و میرود .

فرمود ، خایه های بزرگش در میان دو کوه گیر خواهند نمود و بسیار خندید و فرمود ما از این افسانه ها و مزخرفات بسیار شنیده ایم ، خدا ما را عقلی ارزانی نموده که بآن عقل باید او را بشناسیم و حق و باطل را از هم فرق کنیم و نیک و بد را از هم امتیاز دهیم . ما اینقدر فهمیده ایم که امر محال ممتنع است ، شتر از سوراخ سوزن بیرون رفتنش امریست محال و ممتنع و السلام .

جملة معترضة بسیار فواید ، پر منافع ، رستم الحکمائى و شمس الوزرائى
که از روی مهندسی و غوررسی و دولتخواهی ، پادشاه و الاجا ایران
و خیرخواهی سپاه و رعیت و مصلحت بینی و صواب اندیشی و اصلاح
اسور خلائق و تصحیح افعال و اعمال کافه ناس ، بیغرض عرض شده و
بالله التوفیق .

بر ارباب حل و عقد حقایق فهم دقایق شناس ، معلوم و مفهوم باد که از بند
نهار ، که حکما رسم سلطنت را وضع نموده اند و آئین پادشاهی و مرزبانی و
نظام انفرمائی را بر پا نموده اند ، مالیات و حقوق دیوانی را بنات و خمس قرار
داده اند یعنی حقوق دیوانی املاک پادشاهی نلت و حقوق املاک اربابی خمس
باشد افزان خزانه عامه سلطانی و پنج بک مالیات نلت و خمس حسابی صادرات
و واردات حسابی باید بوصول رسد .

www.chebayadkard.com

این را بدانند که همه ماکولات و ملیوبات در ایران تابع گندم و جو
و برنجند ، هر قدر بر قیمت این دو افزوده میشود بر قیمت آنها نیز افزوده میشود
و این را بدانند که دفتر های نادر پادشاهی از دفتر های همه پادشاهان گذشته
راست تر و درست تر میباشد ، زیرا که در زمان دولت خاقان خلد آشیان شاه
ماهاسب ثانی حسب الامر آنوالاجاه ، در همانک ایران هفت سال بدقت تمام
و بیزی و مساحی نمودند و در مهندسی کمال سعی و اهتمام و غوررسی بجای آوردند
و آثار بآنکه آنوالاجاه بسیار فهمیم و عادل و منصف و با نظم و نسق و امیز و سفاک
بود ، نتوانستند از ترس آنوالاجاه چشم از حق پوشید ، یا بدیوان اعلی خانی
را بکنند و دفتر های کریم خانی نیز اُنخت دفتر های نادر پادشاه هست و این را بدانند
که در وقتی که مالیات دیوانی قریه را صد تومان قرار داده اند و در آنوقت غله
با بخروار دیوانی بدو هزار و یانصد دینار مستقر باشد و بد سبب آفت آسمانی و
زمینی اریخ یکخروار دیوانی غله بیستجهزار دینار فرار بگیرد ، باید صد تومان
مالیات قریه مذکوره بدویست تومان فرار داده شود ، و همچنین مواجب نوکر
و چاکر و خدمتکار اگر در وقتی که یکخروار دیوانی غله بدو هزار و پانصد دینار

خرید و فروش میشود ، موجب ایشان مثلا هر نفری بیست تومان باشد، در وقت
 که بکخور و ار غله مذکور نرخش از دو هزار و پانصد دینار ترقی مینماید و به
 پنج هزار دینار قرار می‌یابد ، باید بیست تومان موجب چاکر و نوکر و خدمتکار
 مذکور به چهل تومان قرار بگیرد . www.chebayadkard.com

اگر غیر این طریقه در سرکار فیض آثار پادشاهی معمول گردد البته
 ضرر و خسران بجزانده عامره سلطانی رسد و افراط و تفریط در امور رعیت و سپاه
 راه یابد و کار لشکر و سپاه، تباہ و خراب گردد و از محاربه با اعدا عاجز آیند
 و دشمن استیلا یابد و چیره گردد و دولت مختل شود و مملکت از دست خواهد
 رفت و از جانب پادشاه باید زنی هر صنفی از اصناف ناس از مرد و زن و بزرگ
 و کوچک معین و مقرر باشد که هر کسی در زنی خود داخل و از زنی خود نتواند
 بیرون رفت تا آنکه شریف و وضع و مخدوم و خادم و خاص و عام و سپاه و رعیت
 و هر صنفی از صنف دیگر ممتاز و معروف باشد و محاسن و فوایدی چند در ضمن
 این طریقه میباشد که عقلا درک و فهم آنها خواهند نمود ، و اگر برخلاف این طریقه
 رفتار نمایند ، عیش بر خلائق ناکوار گردد و ناخوشیهای چند در آن خواهد بود
 که اولوالالباب فهم آنها خواهند نمود .

طریقه چاکر نگهداشتن اینست که موجب چاکر را بقدر خدمت و شایستگی
 باید قرار داد ، و او را باید قدغن نمود که بقدر موجب خود نفقه و کسوه صرف
 نماید و بیشتر ننماید ، که اگر بیشتر نماید و مدیون شود و مقروض گردد ، خیانت
 و دزدی پیشه کند و از خدمت باز ماند .

بر پادشاه واجب و لازمست که جاسوسانش در اطراف و اکناف عالم بگرداند
 و از خیر و شر و کون و فساد هر جا ، او را خبر و آگاهی دهند ، که فواید بسیار
 در این شیوه خوش خواهد بود و در بیخبر بودنش مفاسد کلیه خواهد بود .

پادشاه باید که قدغن بفرماید که در هر شهری از ممالک محروسه خود
 غله دیوانی هر چه بیشتر بهتر در انبارها ذخیره نگهدارند و هر سال آنرا تبدیل
 و تجدید نمایند که بجهت لشکر کشی و ایام قحط و غلا بسیار بکار آید .

پادشاه باید در امور زراعت و فلاحت بسیار سعی و حریص و با جد و جهد باشد و در احداث و تعمیر و تنقیه قنوات و عیون کمال سعی و اهتمام بجا آورد.

پادشاه باید که از روی خواهش نفس اماره و دلخواهی و غیظ و غضب و بغض و همدوان و کینه هرگز کاری نکند که منجر بفساد و فساد خواهد شد، بلکه امور سلطنت باید از روی مشاورت با عقلا و صلاح اندیشی اولوالالباب باشد.

پادشاه باید همه احکامش از روی حکمت و مصلحت باشد نه از روی مهر و ناز، پادشاه باید غیور و متعصب و باحمیت و حلیم و فرایح حوسله و راست گفتار و درست کردار و نیک سیرت و سخت پیمان و شکیب و با وفا و در جمع آوری مال و منال و اسباب و آلات و ادوات پادشاهی بسیار حریص باشد، پادشاه باید از خنده و مزاح دور باشد، پادشاه باید عدل و احسان و انصاف و حراست و صیانت را شعار خود نماید که حاصل پادشاهی و ثمره شجره سلطنت اینها میباشند، پادشاه باید صیانت کار را در دستگام خود راه نهد، چه اگر فرزندی یگانه و برادر با جان برابری باشد.

پادشاه باید همه گفتارش از روی هیبت و صلابت و سهمناکی و حدت و شدت و عتاب باشد.

پادشاه باید که بیطمع باشد، زیرا که گفته اند کل طامع مشغول باید از همه کس در حذر باشد.

پادشاه باید با حزم و مال اندیش و دور بین و در امور، غور و رس و صرفه جو و حقوق دیوانی را حبه و دینار خواه، با تحقیق و تفحص و تجسس باشد، سلطان باید مانند پدر که با تشویق تربیت اولاد مینماید، تربیت سپاه و رعیت نماید، سبب آنکه همچنانکه آفتاب بر همه کاینات مریست و مرتبه ابوت دارد، پادشاه نیز در تربیت و ابوت مانند آفتابست.

پادشاه باید در دفع دزدی و راهزنی و شلتاق، کمال سعی و اهتمام نماید و در هر منزلی از منازل طرق و شوارع قلمرو خود، پاسبانان و سخلوچیان قرار دهد با شرایط، که دزدی و شلتاق و راهزنی در مملکت پادشاه، پادشاه را بدنام

آفاق میکند و خرمن نام و تنگش را بر باد فنا میدهد .

پادشاه باید چنان میزان عدل و انصاف در دست داشته باشد ، که در امر زراعت و فلاحت یا هر کاری که حقوق راست و درست دیوانی بر آن لازم آید ، شاه و گدا و توانگر و بینوا و عالم و جاهل و مجتهد و مقلد ، در ادا نمودن حقوق دیوانی باید همه برابر باشند و بیش و کم در میانشان نباشد ، چه اگر مسلمان و کافر باشد .

پادشاه باید همساز کافه ناس و رواج دهنده امور خلائق باشد ، پادشاه باید در ملت و مذهب خود برقرار باشد و اخلال در هیچ مذهب و ملتی ننماید که اخلال در ملل و مذاهب باعث زوال دولت و هلاکت حرث و نسل میباشد و چون مخارج ضروریه پادشاهی بیش از حساب و شمار است ، پادشاه باید روز و شب علی الاتصال در پی تحصیل مداخل و منافع باشد و از کثرت مداخل و منافع سیر نشود ، بشرط آنکه در دقیقه از دقایق امور پادشاهی تقصیر و اهمال نوزد .

پادشاه باید در امور ، سطوت نوزد که سطوت صفت بدیست که عمر را کوتاه مینماید و بمهلت و مدارا کار گذرانیدن باعث طول عمر است و اگر بر وفق عدل و احسان ، پادشاه بهر قسم که خواهد عیش و عشرت و لذت طلبی و کامرانی نماید ، حلالش باد ، بشرط آنکه در پی راحت و آسایش خلائق هم باشد و در حقیقت پادشاه باید بیش از همه خلائق شکر نعمتهای الهی بجا آورد و بعد از همسازی خلائق و تنظیم و تنسیق امور مرزیانی بقدر قوه و استطاعت خود ، باید خدا را عبادت نماید دیگر ، العاقل یتکفیه الأشاره .

و این را بدانند که عدل و احسان و حسن سلوک و حسن سیرت و حسن اخلاق پادشاهان بجهت ایشان سیر سختیست از برای دفع آفات و بلیات و عاهات و بجهت کافه ناس نیز چنین خواهد بود ، غرض آنکه بمدل و محسن نفرین نمودن و بظالم و مُسئی دعای خیر نمودن نقش بر آب زدن خواهد بود ، صاحب قلب سلیم و لب سلیم کریمی باید که فهم نصایح کند .

اول چیزی که بر پادشاه واجب و فرض و متحتم است تحصیل وزیر با تدبیر

این شعر از همه جا آگاه با امانت و دریافت با فهم و ادراک با حکمت است که اگر آن نباشد همه امور سلطنت مختل و همیوب خواهد بود .

ذکر باقی افعال و اعمال و حرکات و سکنات نواب مالک رقاب و کبیل جلیل با تکمیل ، دارابفر ، داراشکوه ، فرمانفرمای فیروزیمند « محمد کریم خان زند » غفر له .

برداشتنندان مفهوم باد که چون دارای جمشید جاه ، محمد کریم خان سر روی بود حکیم منش و فیلسوف روش و اراده سفر آذر بایجان داشت و میدانست که این سفر بطول خواهد انجامید ، با خود اندیشه بسیار نمود ، در باب لشکر بان که همه عزب و مست شهوت میباشند و بهر سرزمینی که وارد گردد ، ایشان لابد و ناچار و بی اختیار ، به زن و فرزند و اهل و عیال مردم دست درازی خواهند نمود و چاره ایشانرا بهمیچوجه نمیتواند نمود .

احدی از مقربان در گاه خود را فرستاد نزد احدی از فقهای صاحب رأی صواب و اجتهاد با آب و تاب و او را با کمال عزت و احترام ، در مجلس عینو مثال احضار نمود و از وی سؤال نمود که ما اراده سفر آذر بایجان داریم و ظن غالب آنست که این سفر ما بیشش ، هفت سال با انجامد و لشکر و سپاه ما از عزوبت و نایب شهوت ، ناچار و بی اختیار فصد اهل و عیال مردم خواهند نمود و ما از چاره ایشان عاجزیم ، اگر چنانچه از روی مصلحت ملکی ، فوجی از فوج را با اردوی خود همه جا داشته باشیم که سیری باشند از برای زن و فرزند مردم ، شما در این باب چه میفرمائید .

آن فاضل فقیه با اجتهاد گفت تعوذ بالله ، تعوذ بالله . از چنین معصیتی استغفر الله ، هرگز این فعل زشت را از قوه بفعل میآور که در جهنم مخلد خواهی بود ، آن و الاجاه بوی فرمود **سمعنا و اطعنا** اما از شما خواهش آن داریم که که چهل روز و شب مهمان ما باشی و از سرای ما بیرون نروی و بجهت وی میزبانی مقرر فرمود و روز و شب اطعمه و اشریبه سازگار خوشگوار بسیار از

برایش می‌آوردند.

چنان شهوت بر آن عالیجناب غلبه و استیلا یافت که آب و آتش را از هم فرق نمی‌نمود، در شب پنجم دیوانه وار، مانند مستان بی‌اختیار از جامعه خواب بیرون آمده، بجانب طویله روان شد و عمود لحمی خود را بر سپر شحمی داده استبری فروگرفت، ناگهان سگی که در آن طویله بود، عضعف‌کنان دوید و پای آن جناب را بر گرفت و بر کند.

آن جناب بیهوش بر زمین افتاد، قاطرچی از خواب بیدار شده، پنداشت که آن جناب دزد است، با پارو او را بسیار زد و های و هوئی بلند شد و چراغی آوردند و نیک ملاحظه نمودند و آن جناب را شناختند و از کرده خود پشیمان شدند و از آن جناب بسیار عذر خواستند.

چون این خیر علی‌الصباح به والاجاه کریم خان هوشمند رسید، بسیار خندید و آن جناب را با کمال عزت و احترام احضار نمود و بسیار تعظیم و تکریم و توفیر بوی نمود و از وی پرسید که بر شما چه عارضه رو داده، آن جناب از خجالت در زبانش لکنتی پیدا شده در جواب دادن فروماند.

والاجاه کریم خان به آن جناب فرمود ای پیشوای اهل اسلام از آنچه بر تو رو داده منفعل مباش که قاطبه بنی آدم در دست شهوت اسیر میباشند، ما خود در حالت اضطرار با حیوانات بسیار نزدیکی نموده‌ایم و الآن با وجود آنکه حوری و شان بسیار در حریم ما میباشند، باز طالب خویش و بهتر میباشیم و در این کار بسیار حریص میباشیم، ما شنیده‌ایم که در احادیث وارد شده که حضرت داود با وجود نبوت و نفس قدسی نودو نه زن داشت و عاشق زن برادر خود شد و بحیثیت برادر خود را بهلاکت رسانید و زنتش را ضبط و تصرف نمود.

آن جناب از سخنان والاجاه کریم خان هوشمند خوشحال شده، بخند متش عرض نمود که بر من علم‌الیقین حاصل شد، که تو پادشاه و ظل‌اللہی و نیز حکیم و فیلسوفی هستی و در این زمان عقل کل میباشی و در امور پادشاهی صاحب فکر بکر و رأی صواب و اجتهاد میباشی، هر کار که میکنی درست و راست و بی‌عیب

از جانب خدا صاحب اختیار میباشی و عقل ما در امور سلطنت ناقص و قاصر است چنانکه حافظ گفته .

بیست

مردم مملکت و ملک خسروان دانند

کدای گوشه نشینی تو حافظا مغرورش

غرض آنکه والایاه کریم خان جم اقتدار و کیل الدوله در حضر و سفر با خود بر سبیل ضرورت افواج فیوج و فواحش بسیار بجهت لشکریان و ولایان شهر آشوب دلربا و ارباب طرب با اردوی خود در همه جا برد .

مؤلف این کتاب رستم الحکمای آصف متخلص حکیمانه در تعریف والایاه کریم خان جم اقتدار گوید

زیر دست فرمانده یر خوری
که شه بود و گفتا و کیلم و کیل
بتقوی و طاعات نایرده پی
ولی منصف و مهربان بد بخلق
خیانت زایام وی بود دور
که شد بی حسابی چون نقش بر آب
که بد در و کالت خدیوی جلیل
از او هفت کشور هر اسان بدی
بایران زمین بود باحسن رای
غلامش بسرتاج و دیبیم داشت
سلطین پی احترامش بدند
بفرمانروائی ز حسن سلوک
ز عهدش غم و غصه بیگانه بود

زهی عاقل غیر عالم لری
زهی مرزبان کریم جلیل
همیشه جنب بود و سرمست می
اماز و نیازش بدی حلق و جلق
بدی عهد وی پر ز فسق و فجور
چنان نیت کرد احتساب و حساب
بنازم بان کامبخشا و کیل
و کیلی که نامش کریمخان بدی
و کیلی که سی سال فرمانروای
و کیلی که فیض از او بیم داشت
و کیلی که شاهان غلامش بدند
و کیلی که بد فخر جمله ملوک
در ایامش ایران طربخانه بود

ز نامردی و تشنگ آزاده بود
 بر همتش خرمینی چون جوی
 باریاب دانش بدی معتمد
 مرئی شرع پیغمبر بدی
 بهایش بدی پنج قیراط سیم
 جهان پر زاعما و برکات بود
 ولی طاعت افزون زبایان بدی
 بگادی بخوبی و بد نیکنام
 رشید و همیم و نکو کار بود
 نگهداشتی متصل بهر زاد
 برید آهن ناب را چون پشیر
 خدیو جهان خسرو نامور
 همه شاهد و ساقی و باده بود
 بتان جلوه گر با دوسد عزوناز
 که گشتی بایزان سراسر خدیو
 ولیکن بهر کار فرزانه بود
 دوشش من جواجرت پیردی اجیر
 بنان هر فقیری غنی وار بود
 ولی با بز و میش میبود خوش
 زدی از وکالت دم و بود شاه
 بشاهی آتشاه اقرار داشت
 در ایام آن داور جم خصال
 بحق وارث شاه سلطان حسین
 مطیع رشید ده و چار را
 مقر آن وکیل شهنش نشان

اگرچه لری صادق و ساده بود
 غلامان وی هر یکی خسروی
 بفن ریاست بدی مجتهد
 بعدل و بانصاف داور بدی
 من گندم و جو بهمد کریم
 در آن عهد بی برکتی مات بود
 اگرچه معاصی فراوان بدی
 زن سروران زمانه تمام
 بسی رند و مکار و عیار بود
 ز غله پر انبارها در بلاد
 ز شمشیر برنده آن نره شیر
 در ایام آن کرد بهرام فر
 بهر گوشه عیش آماده بود
 بهر بز می اهل طرب گرم ساز
 چگویم بتعریف آن نره دیو
 شب و روز سرمست و مستانه بود
 در ایام آن ملتجای فقیر
 کدائی در ایام وی عار بود
 بداشترکش و قیلکش کاوکش
 بدی سرکش از ناج و دیهیم و گاه
 وکالت ز خاقان قاجار داشت
 چو خاقان قاجار بد خوردسال
 محمدحسن خان با زیب و زرین
 نیا بود خاقان قاجار را
 مر آتشاه را داده در دامغان

پرورده گردون فیروزه فام
 یکی شه سماعیل در گوشه
 حکمت همی مرزبانی نمود
 ذهن جامه ریسمانی بتن
 دای لشکرش بود آراسته
 چنانان و جامه بلشکر بداد
 چنان بارعبت بدی خوش سلوک
 آگوید دگر آصف نیکنام
 و کیلی جو آن قطاب جم احتشام
 نگهداشت با پوشش و توشه
 همه خلق را یاسبانی نمود
 نمود آن سیه دار پر مکر و فن
 بزربفت و دببای دل خواسته
 که لشکر از او جمله بودندشاد
 که در این صفت بود رشک ملوک
 از این بیشتر وصف او والسلام

اما بعد، چون والجاه و کیل الدوله کردند ایران و معمار هوشیار ایران
 و بر آن یعنی کریم خان جم افتدار زند همت بلندشیر گیر بر وفق حکمت، تمشیت
 او در فارس و عراق داده، عالیجاه صادق خان زند برادر صلبی دبطنی خود را که
 مردی بود بصفت حمیده آراسته و از صفات ذمیده پیراسته، در شهر شیراز قائم
 مقام و نایب مناب خود نموده و او را بیگلربیگی کل ممالک ایران، با کمال جاه
 و جلال و لهاریت استقلال نمود و در شهر اصفهان، کارخانه آقاسی بجهت اخذ و
 بار یافت و ضبط و جمع آوری مالیات دیوانی و حقوق سلطانی و حاکمی صاحب
 الونداری با لشکری خونخوار بجهت محافظت اصفهان و حدودش بادستور العمل
 وادبند پسند گذارده.

در جمیع منازل و مراحل و آب گاهها بجهت محافظت طرق و شوارع
 منادو چیان مأمور فرمود در حدود هر مملکت را به سلطانهای سرحد ها سپرد و
 خود بادبده پادشاهی و کوبه جهان پناهی باتوپخانه بسیار و زانورک خانه بشمار
 و استگاه ولایت گیری و مرزبانی و اسباب و آلات و ادوات مملکت ستانی، با
 پناه هزار نفر لشکر خونخوار جنگی آراسته پیراسته بجناب آذربایجان
 روان شد.

در مدت هفت سال، کوشش بسیار نمود و رنج و مشقت بیش از حد کشید تا

آنکه بمردی و مردانگی و رشادت و فرزاندگی و جنسک و جدل و لطایف الحبل ،
 زیردستی و کاردانی ارومیه و مراغه و اردبیل و خوی و تبریز و وان و سلماس و شکی
 و شماخی و قبه و بادکوبه و نخجوان و ایروان و دربند و دمرفایی و ارمینیه و تفلیس
 و آغسقه و همه گرجستان و گنجه و همه شیروانات و نجان و حدود تالش و داغستان
 و قراداغ و شوشی و قراباغ و جبار و سموق و چرکس و غزلار و سرحدات لکزی را
 و مابقی آن مملکت با برکت را در حیطة ضبط و تصرف خود در آورده و همه را
 بپهلوانی و کاردانی مستخر نمود .

زن و فرزندان خوانین و منادید و سرهنگان آن حدود را گرو گرفته و باس کشان
 آن سرزمین با خود آورده و بعضی را در اصفهان و بعضی را در شیراز ، فرمود
 در منزلهای خوش و سراهای دلکش جای دادند و هر يك از ایشانرا تیول و سیورغال
 اتمام نمود و کرمان مع توابع و نیمروز و سیستان و زابلستان و بلوچستان مع
 توابع و یزد مع توابع و طبرستان و گرگان و مازندران مع توابع و ورشت و کیلان
 مع توابع و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان مع توابع و ری مع توابع و قزوین
 مع توابع و کاشان و قم مع توابع و خوزستان مع توابع و کردستان مع توابع و
 لرستان مع توابع و همدان مع توابع و کرمان شاهان مع توابع و قلمر و علی شکر
 یعنی کمره و کزاز و فراهان و چومین و سربند و سیلاخور و نهاوند و بربرود و جزا
 و توسرکان و جرفاذقان و خونسار و درگزین و امثال اینان و مسقط و چمب و حویزه
 و شوش و بحرین و قطیف و لحسا و همه حدود و بنادر و سواحل فارس را مستخر
 نموده و بتصرف کارگذاران خود داده و با همه اهل و سگان آنها موافق حساب و
 احتساب و عدل و احسان و رأفت و مروت و جهان کدخدائی سلوک نمود و مدنی
 در شهر طهران که بحبوبة ایرانست ، نزول اجلال داشت .

بعالیجاه صادق خان برادر صلبی و بطنی خود که او را بیگلربیگی کل
 ممالک نموده فرمان قضا جریانی فرستاد ، در باب تعمیر و مرمت و اصلاح شهر
 شیراز خراب که بعد از زوال دولت جهانگیر پادشاه و الاجاه اسلام پناه دادگستر
 رعیت پرور سفاک بیباک با نظم و نسق و تمیز و عدالت خونریز ، و الاهمت عالی نهت ،

۱۹. با تشکیل سیاست و عقاب و انتقام و نایب مناب با قهر و عتاب، تاجبخش باج منان جم احتشام، در دستگاه دولت ملوک نیکو سلوک صفویه انارالله برهانهم، پادشاه کشور گشای ملک آرای معالک پیرا، عالیجاه الله یارخان ازبک متمسب غیور بیرحم و مروت حنفی مذهب به طریقه ناپسند اهل سنت که از جانب پادشاه حاکم شهر لاهور بود، در هنگام بازگشت از لاهور همه منازل و مراجل و قرای فارس را قتل و غارت و تاراج و خراب نمود، خصوصاً شهر شیراز، ۱۱ قتل عام نموده و عمارات عالیه امام فلیخانی را ویران نموده، از آن جمله مدرسه بهشت آسای دلگشای امام فلیخانی که بخوبی و موزونی آن در هفت دور نمودار نیست، سردش را خراب و بی آب و تاب نموده و دو مناره آنرا که از رفعت فلک ساو سر تا پایه آن از کاشیهای معرق باسماء الله مزین میبود چون همت دونان قیام و نیمه و کوناه و کاروانسرا و قیصریه روحبخش دلنشین بی نظیر آنرا از نیشه ستم زیر و زبر نموده چنانکه مرمت پذیر نبوده و از پیش ذکر آن بتفصیل گذشت.

آنکه عالیجاه صادق خان زند بیکر بیگی مذکور عالی همت نیکو سیرت امتثال فرمان لازم الأذعان قضا جریان قدر نشان برادر خود یعنی کریم خان و ذیل الدوله جم اقتدار نموده، حکم نمود که همه کوچه ها و بازارهای شهر شیراز را با سنگهای بزرگ قطعه، بموزونی سنگ بست کردند و در هر چهل گز راه یکچاه سرپوشیده بجهت آب باران قرار دادند و جدولهای موزون بجهت گذشتن آب برف و باران در میان کوچه ها و بازارها ساختند و بر سر هر چاهی قطعه سنگ مشبکی نهادند.

مسجد شهیر بمسجد نو که از بناهای انا بکان میباشد و از وسعت و دلگشائی در هفت کشور ماندش نیست انهدام و خرابی یافته در کمال خوبی و مرغوبی و موزونی آنرا ساختند و پرداختند.

اما بعد، والاجاه کریم خان و کیل الدوله جم اقتدار بعد از تسخیر و تصرف مملکت آذربایجان از آن سفر میمنت انر مظفراً و منصوراً سالماً و غانماً بازگشت

نموده و بعد از طی منازل و قطع مراحل نزول اجلال بطهران و قزوین و از آنجا
 بقم و کاشان و از آنجا بدارالسلطنه اصفهان نمود و مدتی در آن شهر بهشت مانند
 توقف نمود و مصلحت کار خود را چنان دانست که شهر شیراز پر نعمت و ناز را
 مقر و پای تخت قرار دهد و بدولت و اقبال با فر و شکوه جمشیدی با دبدبه و کوبه
 و دستگاه فریدونی از اصفهان بیرون آمده و توجه بجانب شیراز نموده و منزل
 بمنزل راه پیموده و با طمطراق کیخسروی خدیوانه ، وارد شهر شیراز شد و هفت
 روز و هفت شب بازارها و کاروانسراهای شهر شیراز را بزینت ها و زیورها آراستند
 و چراغان نمودند و شب و روز باده کشان پیاده کشی و رامشگران برامشگری
 مشغول بودند .

مقارن اینحال خبر رسید که حاکم شهر بهبهان ، طبل طغیان کوفته و
 سرکش و یاغی گردیده و تمرد ورزیده و کار و بار آ محدود را درهم آشوفته ،
 فی الفور حسب الامر نواب مالک رقاب و کیل الدوله زندجم اقتدار ، خیمه و خرگاه
 پادشاهی را از شهر بیرون و بجانب شهر بهبهان برپا نمودند و نواب مالک رقاب
 اشرف والا یعنی کریم خان و کیل الدوله جم اقتدار زند با پنجاه هزار نفر مرد
 پر خاشجو ، از سوار و پیاده با توپهای بزرگ جنه بسیار ، دهان از در ، افسی
 مانند ، برق شراره و عد آواز با دبدبه کیخسروی بجانب شهر بهبهان روان گردیدند
 و پس از مرحله پیمائی حصار شهر بهبهان را که در مقاومت و استحکام و سختی مانند
 آن در هفت کشور کسی ندیده و نشنیده ، مانند نگین انگشتری ، لشکرش در
 میان گرفتند و تا مدت نه ماه از بیرون و درون باقسام گوناگون بجنگ و جدال
 پرداختند و از طرفین بر وفق مدعای خود کاری ساختند و از بیرون انواع حيله ها
 و خدعه ها و نیرنگها در باب قلعه گیری بکار بردند و زیر برجها ماریجها نهی
 کردند و پیر از خروارها باروت کردند و آتش بر آنها زدند و فایده نبخشید .
 آخر الامر از قحط و غلا و کمی آذوقه و بیقوتی عنان اختیار از دست عالیهاء
 سلاله السادات و النجباء نتیجه الامراء « میرزا قوما » حاکم بهبهان بیرون رفتند
 مخالفینش در حصار بروی و الاجاء ، رشک ملوک نیکو سلوک کریم خان جم اقتدار

زند و کیل الدوله گشودند و خدیوانه او را با ساز و آواز و طرب و شادکامی داخل شهر بهبهان نمودند و شهر را با زینت و آئین چراغان نمودند .

والاجاه کریم خان و کیل الدوله از روی جهان کدخدائی تمشیت امور بهبهان و حدودش را داده و حاکمی از خود با دستور العمل بر ایشان گماشته و بمالیه « میرزا قوما » مذکور کمال التفات و عنایت و لطف و مرحمت معطوف و میذول داشت و آن مالیه را با اهل و عیال با خود بشیراز آورده .

امرا و خوانین و حکام خراسان بالطوع والرغبة در خدمتش اظهار اطاعت نمودند و هر يك عریضه یا پیشکشی پسندیده لایق بقدر قوه و شأن خود بدربار عدالت مدارش فرستادند ، معظم الیه نیز ایشانرا بخلعت گرانمایه و انعام خدیوانه مفتخر و سرافراز فرمود و چون هر يك از ایشان از آنوالاجاه دستور العمل خدمتی خواسته بودند فرمود ، از برای هر يك فرمائی نوشتند که دستور العمل شما همانست که پادشاهان سلف شما داده اند و شما را مستحفظین طرق و شوارع خراسان نموده اند و دهنه های ایرانرا که از جانب هندوستان و ترکستان باخطر و خوف و تشویش میباشد بشما سپرده اند ، خدمت همانست که محافظت حدود خود نمائید که قوافل و مترد دین با عنیت بیخوف و تشویش آمدوشد نمایند و اگر طاغی و یاغی پیدا شود دفع آن نمائید .

هر ساله از طرف خوانین خراسان و جانب والاجاه کریم خان و کیل الدوله جم اقتدار زندگیائی تنب این تعارف زیر کانه رندانه استمرار یافت و دخل و اسرف مالکانه در خطه خراسان نمود .

نظر بمرآت در باب اولاد خسرو کشورگیر جمجاه ، یعنی دارای فریدون فر شوکت ، نادر پادشاه سیما نواب مستطاب مالکرقاب ، فلککجناب ، قمررکاب ، خورشید قباب امیرزاده اعظم فرمانفرمای افخم «شاهرخ شاه» و لدرضاقلی میرزای ولد آن سلطان ایران پناه ، که در شهر مشهد مقدس بر مسند حکمرانی قرار یافته بود و همه ملوک اعزاز و اکرام و احترامش را لازم داشته ، نظر بآنکه آن امیرزاده اعظم از جانب مادر نبیره خاقان علیین آشیان شاه سلطانحسین و از

طرف پدر نواده قآن اعظم نادر شهنشاهست .

پس والایا وکیل الدوله زند یعنی کریم خان همت بلند ، نواب مستطاب سلالة السلاطین نتیجه الخواقین والایا اسماعیل شاه خلیفه سلطانی را که خود را از روی مصلحت و تدبیر و مال اندیشی و کیل او میخواند ، در قلعه آباده من محال فارس ساکن نمود و یومیه روزی مبلغ یکتومان نقد که قیمت پانصد من بوزن تبریز غله بجهت اخراجانش مقرر فرمود و قدغن نمود که از آن فلامه بیرون نیاید و از سواری ممنوع باشد و پاسبانها بر وی گماشت و آتشگاه نشین بهمه کمالات آراسته ، بنقاشی خود را مشغول نمود .

والایا کریم خان وکیل الدوله بجهت والایا امیرزاده اعظم آقا محمد خان جم عزو شأن واد خاقان عیوق شأن محمد حسن خان صفوی قاجار نیز روزی مبلغ یکتومان قرار داد و فرمانی بیاشای بغداد فرستاد که عالیجاه آزادخان افغان را که از جنگ خاقان عیوق شأن محمد حسن خان صفوی قاجار شکست خورده و گریخته ببغداد رفته بود ، مستمال و راضی نموده و او را بشیراز روانه نماید ، چنین شد و عالیجاه آزادخان از بغداد بشیراز آمد و والایا کریم خان وکیل الدوله او را بسیار مهربانی و نوازش نمود و بجهت وی یومیه روزی مبلغ یکتومان مقرر فرمود .

والایا آقا محمد خان مذکور و عالیجاه آزاد خان را در مجلس خود مینشاند و در امور ملکی با این دوشاهوش مشورت مینمود و عالیجاه اسماعیل خان اعمی سرایل قشقائی را ندیم و کلیم خود قرارداد و عالیجاه میرزا جعفر اسفاهانی را وزیر الوزرا و اعتماد الدوله خود کرد و عالیجاه میرزا محمد شیرازی را کلانتر فارس و عالیجاه میرزا فضل الله شیرازی را مستوفی الممالک و عالیجاه میرزا فضل الله شیرازی را مستوفی الممالک و عالیجاه میرزا محمد بروجردی را منشی الممالک خود قرار داد .

بجهت امرا و امرا زادگان و خوانین و خاتراذگان و حکام و حاکم زادگان و والیان و والی زادگان و بیگان و بیگزادگان را که گرد آورده بود با خود

هر يك را بقدر قابلیت و رتبه و شأن یومیة برسبیل استمرار بقدر کفایت و کفایت فرار داد .

پیش از ورود بشیرازش حسب الامرش عالیجاه صادق خان بیگلربیگی بقدر ده دوازده هزار خانه بجهت عساکر و گروپها ساخته بود و قدغن فرمود که هر يك از عساکر که در خانه های اهل شیراز ساکن شده اند یا به رضا و رغبت انعامه را از صاحبش بخرند و یا اجاره و کرایه و کرو نمایند و یا از آن خانه بیرون روند، فی الفور امتثال امرش نمودند .

بعد آن و الاجاء باخود اندیشه نمود که هر يك از این صنایع ایران را با خود بگرو آورده ، در شهر خود شهر یاری گردنکش و حکمرانی پادشاه هوش و کامرانی باکش و فتنه بوده اند، ایشان مانند مرغان در قفس در شهر شیراز محصور و محتبس گردیده اند ، مبادا که یا هم اتفاق نمایند و فتنه و فساد برپا دهند و دولت ایرانرا فاسد و مختل نمایند ، پس بنا بر مصلحت هلکی و صواب دید ، عقلی ، بقدر پنج شش هزار نفر از اولیان شیرین کار شهر آشوب همه با صورت زیبا و سیرت خوب از ذریة آنطایفه طرب انگیزی که شاه بهرام کور از هندوستان بفارس آورده بود، حسب الامر آن و کیل و الاجاء در شهر شیراز داخل نمودند و در محله از محلات شیراز ایشان را جادادند و بجهت ایشان دستور العملی فرار داد که از آن تجاوز نکنند .

ذکر داستان

خوش و دلکش خرابات و خراباتیان و فواحش دلربای با لطف و صفای آن زمان و اسامی ثولیان شیرین کار، شهر آشوب آن عهد طرب نشان، که همه را به چشم خود دیدیم به تفصیل، نه آنکه شنیده باشیم

بر ارباب دانش و پیش پوشیده مباد که و الاجاه کریم خان و کیل الدوایه جم اقتدار داراب رفتار، دارا کردار بهرام اطوار، از روی مصلحت ملکی بجهت میگساران و باده کشان و درد پوشان، میخانه و خراباتی با لطف و صفا و پیرانش و نما فرمود بنا نمودند و آن محله را که جایگاه فواحش و شاهدان دلکش طناز پر عشوه و ناز قرار دادند و آنرا خیل میخواندند .

بقدر پنج شش هزار نفر زنان ماهروی گلر خسار، مشکین موی دلربای خوش اطوار، همه خوش آواز و بازی گر ورقاص و جمله رامشگر عام و خاص همه باادب و کمال و معرفت و نکته پرداز، همه اشاره فهم و مونس جان و دل اهل راز و نیاز در آن خیل خوش و دارالذلت دلکش جا دادند .

شاهویشان گردنکش و بهادران باکش مکش و وزیران بافضل و کمال و ادب و سرهنگان سلطنت طلب و امیران و گردان باحسب و نسب، بلکه همه ساکنین و متوطنین دارالعلم شیراز را شب و روز مقید بقید باده کشی و شاهد بازی و مشغول بشغل مجلس آرائی و محفل پردازی نمود و چنان سرگرم این کار و شیفته این اطوار گردیدند که اهل و عیال و یار و دیار را فراموش و بالعبت غرور دمساز و باشاهد غفلت هم آغوش گردیدند و آن وکیل جلیل کردان جم جاء ایران و قاطبه خلایق، سببا صلحا و اتقیا و مصلحین آن زمان، از فتنه و شر اهل فساد و از ضرر و گزند ارباب افساد محفوظ و آسوده گردیدند .

چند نفر از آن فواحش دلربای ماهروی سروقد گلرخسار پر کرشمه و
 از و چند تن از آن شاهدان شکرخند نسرین بدن سمنبر، هلال ابروی ترگس
 ستم، طنز که هر يك در خوبی و زیبایی و دلربائی طاق و در حسن آداب و
 اخلاق و خوش منشی مشهور آفاق بودند، اسمهای ایشان اینانست که بتفصیل
 ذکر میشود **والله اعلم** .

ذکر اسامی خواص ثولیان شیرین کار ، شهر آشوب طنز و شاهدان
 پر رنگ و نیرنگ، عابد فریب ، زاهد شکار، خیل شهر شیراز پر نعمت
 و ناز که رشک فردوس برینست

گلنار ✪ کشور ✪ مرصع ✪ ستاره ✪ زهره ✪ ماه پیکر ✪ خورشید ✪
 ماهید ✪ ماه سیما ✪ پر یزاد ✪ ماه پاره ✪ گلچهره ✪ مایل ✪ سرو ناز ✪ شیرین ✪
 شکر ✪ ملافاطمه ✪ شاخ نبات ✪ آب حیات ✪ قند مکرر ✪ تذرو ✪ طاوس ✪ کبک ✪
 نهر امان ✪ شیرین جان ✪ نور افشان ✪ ماه لقا ✪ پری سیما ✪ هنیژه ✪ منظر ✪
 نگارین ✪ بلورین ✪ نازدار ✪ سنبل ✪ یاسمن ✪ شکوفه ✪ ارغوان ✪ شمشاد ✪
 یاقوت ✪ بنفشه ✪ ترگس ✪ نسترن ✪ ریحان ✪ سوسن ✪ گلشن ✪ گلزار ✪
 لاله زار ✪ چمن ✪ گلستان ✪ بوستان ✪ طوطی ✪ صندل ✪ مرمر ✪ دلستان ✪
 روحبخش ✪ ماهزاده ✪ شاه پسند ✪ پریخان ✪ مشک افشان ✪ عنبربو ✪ صنوبر ✪
 مستانه ✪ جانانه ✪ همیشه بهار ✪ حورزاد ✪ زمرد ✪ زبرجد ✪ مرجان ✪ مروارید ✪
 گوهر .

غرض آنکه هر يك از ایشان در فنون معشوقگی و دلربائی رشک شیرین و
 زلیخا و لیلی و در مراسم عشوه گری و کرشمه پردازی و ناز فروشی دلپای شیفته
 را از ایشان تسلی بود و حور بهشتی، در حسن و جمال و رعنائی از ایشان شرمند
 و پری از گفتار و رفتار و اطوار دلپسندشان، از خجالت سر بزم افکنده و از
 دیدنشان، زاهدان صومعه نشین، مسجد را با خرابات معاوضه مینمودند و تأسف
 بر غبن گذشته میخوردند و عابدان خردمند خلوت گزین ، از تماشای ایشان

دیوانه وار رو بجانب صحرا چاک کریبان میدویدند و در دشت از حسرت ایشان میمردند .

از آنجمله ملافاطمه مذکوره زنی بود میانه بالا و سیاه چرده نزدیک به گندم گونی و لیمو پستان و باریک بینی و باریک میان و بزرگ کفل و چشم جادر و هلال ابرو و مشکین مو و عنبرینو و باعلاحت و آیت و شیرین گفتگو بوده و در نغمه پرداز و خوش آوازی رشک بلبلان گلستانی و در جلوه گری و بازی گری و رقاصی غیرت طاوسان لبنانی و کبک روش و خوشخو و دلجو و نیکومنش بوده . هرگز بکسی تکبر نمی کرده و دل شامو گذارا بی تفاوت بدست می آورده و هر کسی را از خود راضی مینمود .

بقدر بیست هزار بیت از منتخبات اشعار شعرای قدیم و جدید در برداشت که در هر مجلسی آنها را بمناسبت و بموافق آواز دف و نقاره و ناله نی و نغمه چنگ و بربط و صدای عود ورود و سرود و رباب میخواند و هزار داستان از شنیدن آواز خوش جانتبخش از شاخه گلبن بیهوش میافتاد و طاوس مست در حالت جلوه گری از تماشای رقص آن سر و قامت متحیر و مات میایستاد .

مطایبه لطیفه

اتفاقاً نوجوان صاحب کمال زیبای شاعری که کیسه اش از دینار و درهم و سیم و زر خالی و عاشق پیشه و مهرورز و شاهد باز و رند و لایالی بود و در سلک عشاق پرکیسه آنصنم شوخ چشم بی پروا در آمد ، مخمور و مست و در هر مجلسی بر عشاق زروسیم باز گرانمایه وی بی تکلیف و تعارف ایشان بغرور شاعری مصدر می نشست .

آن شوخ چشم خوشنوی دقیقه فهم طنز با هزار کرشمه و غمزه و عشوه و ناز احساس رنجش از طبع عشاق خود نموده ، از مفتاح لطیفه گوئی ، قفل ناطقه خود را گشوده ، دف پر کف گرفته و بنوای خوش بنواخت و بمناسبت ، این دو بیت را بالحن خوش ادا ساخت و آن بی تعارف مغرور را خجل و آن نوجوان تهی کیسه را منفعل نمود .

من کلام لادری

پسران، حسن یوسفی دارند
دختران طلعت زلیخائی
بزر و سیم سر فرود آرند
نه بافون شعر و ملائی

دیگر آنکه شبی عالیجاه «جانی خان قشقائی» علی الرغم ملافاطمه مذکوره فاحشه درحسن وجمال با امتیاز، در خوبی آواز مشهوره را بخانه خود آورده و درزم آرامته بدست ساقی سیم اندام شکر لب، بشرب باده خوشگوار بانغمه و صوت دف و نقاره و چنگ و رباب و بربط و عود و موسیقار مشغول و بیوس و کنار آن نگار شیرین گفتار و بمباشرت جان بخشش ملتذذ و محفوظ و کامگار بود.

آن زیباصنم بسرود و خوانندگی آواز بر آورده که اتفاقاً ملافاطمه شیرین نام ایل از پشت آنخانه سواره میگذاشت، باشکر خنده با آواز بلند گفت **لا اله الا الله الكر الاصوات لصوت الحمير** و با آواز بلند بر خواند این شعر مناسب را و از استماعش شاد گردید بر تا و سپس و عالیجاه جانی خان قشقائی و معشوقه اش مدهوش و مات شدند.

آیا بیلبلان چه رسیده کنون که زاغ

بر شاخ گل نشسته و فریاد میکند

دیگر آنکه مرحمت پناه جنت آرامگاه شیخ عبد النبی امام جمعه و حمایت شیراز، روزی از کوچه میگذاشت دید که ملافاطمه خوش الحان با چند نفر از رفود حلقه وار نشستند و پیما نه می بدور انداخته اند و راه بر مترددین مسدود بسته شده، معطل و حیران مانده و از روی تعجب بایشان نگاه مینمود و آنگاه ملافاطمه مذکوره با آواز خوش و سرود دلکش بمناسبت این شعر را بر خواند.

من کلام حافظ شیرازی

و آمد از حلقه رندان سلامت بگذر
تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند
بعد آن عالم حق درست از روی وعظ و نصیحت بآن نگار سر مست فرمود،

ایملمعونه گمراه، بیا از خدا بترس و ترک این افعال فبیحه کن و از عذاب الهی و آتش
جهنم در حذر باش، آن صنم یا آه و ناله و گریه اینشمر را بر خواند .

من کلام حافظ

در کوی نیکنمایی ما را گذر ندادند کر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
ایضاً آن شیرین شمایل شبی در آغوش عالیجاه خسروخان اردلانی و الهی
کردستان خفته و خسروخان مذکور آنسرو نسرین بدن شیرین سخن را در بر
گرفته و از هم آغوشی آن زرگن چشم، بنقشه زلف، لاله رخسار، مانند گل
شکفته و در وقت سحر از دمیدن نسیم عنبر بو از خواب بیدار شده و از روی خواهش
دست بر موضع خوش و عضو دلکش آن نگار پریوش میزد تا گاه آنشوخ چشم
خوش اطواره مستانه آواز بر کشید و این شعر دلکش را بر خواند که از شنیدنش
روح راح لذت چشید .

من کلام خواجه حافظ

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد بدست هر حمت یارم در امیدواران زد
و آن پریوش ماه لقا از این قبیل مناسب خوانیها و عطایه و لطیفه گوئیها
بسیار داشت و در مزرعه جان پرورش، هر کس تخم هوسی میکاشت، از آنجابه
رستم الحکمای آصف تخلص مؤلف این کتاب میگوید که و الاجاه فخر الملوا
کریم خان و کیل الدولة جم اقتدار، دارای سلاطین مطیع، جهانمطاع کامکار
از برای فرزند دلبنده خود و الاجاه امیر زاده اعظم ابوالفتح خان که اکبر
ارشد اولاد و نایب عناب و دیوان بیگیش میبود، عروسی پادشاهانه و سور پر سر
خدیوانه برپا کرد و همه بازارها و کاروان سراهای شهر شیراز را زینت و آئین
و چراغان نمودند .

ارباب طرب در همه مجالس و محافل بسازند کی و نوازند کی و رامشگری
در هفت روز و شب مشغول و بند بازان و بازیگران و رقاصان برنگها و تیرنگها
مشتغل با هزار اصول .

عالیجاه سلالة السادات و النجباء نعمة الأمانة و الاشراف عن الأعیان همه ایران .

امیر باقر کرک براق اصفا هائی ، که خواهرش در حیالته و الاجاه کریم خان
گیل الدوله جم اقتدار زند بود و در شهر شیراز در وسط چهارسوی چهار بازار
کریم خانی دکان بزازی داشت.

در میان چهار سوی مذکوره حوض بزرگ پر آبی بود و بر بالای آن حوض
پشتی گذارده بودند و مطریان و رامشگران بر آن تخت بقر تیب نشسته و به سازندگی
و نوازندگی مشغول بودند .

چون والد مرحوم اینمخلص ، امیر حسن خوش حکایت گنجعلی خانی را
مرحوم آقامیر باقر مذکور کمال الفت و رفاقت بود ، بلکه یار غارش بود
اینمخلص در سن هفت سالگی بودم و در آن هفت روز و هفت شب چراغان مذکور
در دکان مرحوم آقامیر باقر مذکور مهمان بودم و تماشا می نمودم .

اتفاقاً شبی ملافاطمه شیرین شمایل بر بالای تخت مذکور مشغول برامشگری
بود که ناگه آواز درباش و بر و برد کریم خانی بلند شد و الاجاه کریم خان
و گیل الدوله جم اقتدار ، با طعتراق و دبدبه پادشاهی از دور پیدا شد .

چون چشم ملافاطمه شیرین شمایل بآن خسرو نیکو فریحه بهرام خصایل
افتاد ، بی اختیار شروع نمود بالحن خوش و سرود دلکش بخواندن این غزل تماماً .

من کلام خواجه حافظ

ای قبا ی پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از گوهر و الای تو
آلجه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار جرعه بود از زلال جام جان افزای تو

من کلام خواجه حافظ شیرازی

ای در رخ تو زیبا انوار پادشاهی در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی
در حشمت سلیمان هر کس که شک نماید بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

من کلام خواجه حافظ شیرازی

خسروا گوی فلک در خم چو گان نو باد ساحت کون و مکان عرصه جولان تو باد
زلف خواتون ظفر شیفته پرچم تو عقل کل چاکر ظفر اکش دیوان تو باد

من کلام خواجه حافظ شیرازی

قامتش را سر و گفتم سر کشید از من بخشم دوستان از راست میر بچند یاران چون کنم

من کلام خواجه حافظ شیرازی

صبحدم مرغ چمن با گل تو خواسته گفت
 نازکم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت
 گل بختدید که از راست نرنجیم ولی
 هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
 والاجاء کریم خان و کیل الدوله جم اقتدار ، با ثانی و تأمل و توقف می آمد
 و تماشای بازار و دکا کین مینمود و نوحسین و آفرین میفرمود ، تا آنکه بس چهارسو
 بدر دکان عالیجاه آقامیر باقر کرک براق مذکور رسید ، بر گرمی نشست و بملا
 فاطمه شیرین شمایل فرمود ، شعرهای نصیحت آمیز مناسب بخوان و مژس که
 ما از سخن راست تمیر نجیم ، اگر چه کلام حق تلخست اما در مذاق ما شیرینست ،
 آنصنم لاله عذار سر مست اینشعر را برخواند .

من کلام حافظ

مجدورستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است

من کلام خواجه حافظ

ای پادشاه چشم بحال گدا فکن کاین گوش بس حکایت شامو گدا شنید

من کلام ملا عرفی شیرازی

ریشخندی بتو بنموده فلک غره مشو کزد ماغ تو برون آورد این بادغرور

من کلام شیخ سعدی شیرازی

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که بسیار چون تو بیورود و کشت

من کلام خواجه حافظ

ده روزه دور گردون افسانه است و افسون

نیکی بحال یاران فرصت شمار یارا

آنوالاجاء سر مست ، با انصاف حق پرست ، از شنیدن این اشعار متأثر

گردید و بسیار گریست و بملا فاطمه اشاره فرمود که باز بخوان .

من کلام خواجه حافظ شیرازی

رسید مرده که ایام غم نخواهد ماند / چنان نماید چنین باز هم نخواهد ماند
سرود مجلس جم را شنیده ام این بود / که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

من کلام شیخ سعدی شیرازی

بلندیم که جمشید فرخ سرشت / بر چشمة بر بسنگی نوشت
دریغا که بیما بسی روزگار / بروید گل و بشکفت در بهار
بسی تیر و دیماه و اردی بهشت / بیاید که ما خاک باشیم و خشت
کسانی که از ما بغیب اندرند / بیایند و بر خاک ما بگذرند

من کلام مولانا جامی

از رحم تا بکنار آمده ای / از ره بول دو بار آمده ای
کار و بارت که بخیر و خوشی است / روز و شب کار تو سرگین کشی است

من کلام شیخ سعدی شیرازی

یکی بر تریبی فریاد می کرد / که اینان پادشاهان جهانند
بگفتم تخته بر کن ز کوروش / بین تا پادشاه یا پاسبانند
بگفتا تخته بر کندن چه حاصل / همین دانم که مثنی استخوانند

من کلام لادری

هنر بیست که از ما اثری باقی نیست / شیشه بشکسته و می ریخته و ساقی نیست
آنخدیو یو، جمجاه همت بلند، دهان آن نگار شکر خند را بوسید و
فرمود مروارید آوردند و بدست مبارک خود دهانش را پر از مروارید نمود و
فرمود يك طبق زر و سیم آوردند و نثار آن بت سیم اندام طنناز نمودند و برخاسته
و بدولتخانه خود معاودت نمود و از شنیدن این اشعار اصیحت آمیز متنبه گردیده
و حسن سلوکش با خلیق بیشتر گردید **غفر الله له و طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه**
اتفاقاً رند باده پرستی، در حالت سرمستی دستی بر موضع دلخواه ملافاطمه
شیرین شمایل میزد و میگفت اینجا کجا است آنصنم گفتا .

من کلام خواجه حافظ

همان مرحله است این بیابان دور که گم شد در آن لشکر سلم و تور
 ملای فاضلی با ملافاطمه شیرین شمایل بحث نمود که تو با این فهم و کمال
 و ادراک و معرفت صدحیف که ارتکاب بمعاصی داری ، آنصنم ماهر و در جوابش
 گفت که، ای احمق ارعن (۱) وای گول کودن هزار افسوس که نان گندم خوردی
 سالها و ملاشدی و آدم نشدی، من و امثال من همه یائسه میباشیم و دوائی استعمال
 نموده ایم که آبستن نخواهیم شد و از برای یائسه عده نمیباشد و در یک روز با
 یائسه هزار نفر میتواند وطنی نمود. دیگر همه آداب مسلمانی را بجا میآوریم
 و بخیرات و عبرات و صدقات و انفاق فی سبیل الله کمال سعی و جهد و مساعدت
 داریم و در فعل خیر هرگز کوتاهی نمیکنیم.

ذکر داستان

عاشق شدن افصح الشعرا میرزا منعم شاعر شیرازی مشهور ، به بی بی
 مرصع لولی مذکور و معاملاتی که در میان ایشان، رو داده در آن زمان

عالی مرتبت افصح الشعرا، فخرالظرفا، میرزا منعم شاعر شیرازی ، در آن
 زمان طرب نشان ، به بی بی مرصع لولی مذکور مشهور ، عشق و کمال مهر و
 محبت داشت و روز و شب در تدبیر وصال آن گلندام، تخم تمنی در مزرع دل
 میکاشت و از حسرت آن حیات بخش مرگ را مشتاق و مام امیدش برفلک آرزو
 در محاق افتاده و چون میرزا منعم بسیار کربیه منظر بود هر قدر که او، از بی بی
 مرصع خوشش میآمد، آن گلندام از او ناخوشش میآمد و هر وقت که آن عاشق
 دل سوخته را میدید او را دشنام میگفت و با عتاب باو میگفت که اگر هزار تومان
 بمن بدهی در آغوش تو نخواهم خفت ،

میرزا منعم در عالم شیطان خیالی، دست بدامان عالیجاهان علی نقی خان و
 حسن خان و نقی خان برادر زاده های و الاجاه کریم خان و کیل الدوله که پسرهای
 عالیجاه صادق خان بیگلربیگی باشند زد و عرض حاجت بایشان نمود که چاره

(۱) ارعن : مرد گول، سست، زود سخن و فروخته گوشت (لائم الاطباء) .

بجهت این بیچاره بکنید که این آرزورا بگور ببرم.

ایشان از روی رندی او را بهمام فرستادند و بچنان رنگ و سمه ریش
مفیدش را سیاه و او را از یای تاسر مخلص بخلعت حکومت از کفش تا کلاه نمودند،
و از روی مصلحت او را سلطان مستط خواندند و بر صدر مجلس او را نشاندند و
او بی مرصع مذکوره را با کله خان زیر دستش و اسباب و آلات طرب احضار
نمودند و بزمی میشوآسا آراستند و بدمی گساری مشغول گردیدند و آواز دف
و افاره و چنگ و چغانه و ارغنون و عود و رباب بر فلک مینائی میرسید و های و
هوای سرستان غلغله در فلک نیلوفری انداخت و دل عشاق در هوای هم آغوشی
مشوقان میطپید.

بعد مجلس را از اغیار خالی و بستر دیبا و حریر و پریان بجهت میرزا
منعم و بی بی مرصع لولی لا ابالی گسترده و میرزا منعم مذکور در بیرون حجره
برفقای خود از سستی باه شکایت نمود، ایشان قدری حب السلاطین و عصاره ریوند
را باشکر مازندرانی حب ساخته که از مسهلات قویه غریبه است بمیرزا منعم
عاشق سر مست خوراندند و آن دلباخته باشوق تمام رفته در بستر ناز با آن بت
طناز هم آغوش گردیده و یکساعت بیوس و کنار و دست بازی مشغول بوده بعد
باشوق بسیار بند مروارید درخته و به رشته کشیده شلوار آن نازنین را گشوده و
شلوار زر بفت را از یای آنسو و کلچهره سیم اندام بیرون کشیده و هر دو پایش را
از جا برداشته و بردوش انداخته و چون سر الف را در خانه کاف نهاده که بیکبار
روده هایش بقراق در آمده ناچار از جا برجسته و بر سر میرز رفته و تاسه بار
چنین اتفاق افتاد و در مرتبه چهارم چون سر الف را در خانه کاف نهاده و رفقای
و دانشوخ طبع از سوراخ پنجره همه نگاه میکردند، خوانست که زور نماید اسپال
مملتش نداده بی اختیار بر فرج بلورین ساخته پرداخته بی بی مرصع ... و مقارن
اسهال فی اتفاق افتاد و سر نیای آنسو و سیم اندام و جامه هایش و بستر حریر و
دیبایش در آن، ملوث و گوهر گرانبهایش در فضلات میرزا منعم غلطید و رفقای
راند در بیرون در از نعاتی این حرکات و خنده بسیار بیهوش گردیدند.

ناگاه بی بی مرصع از شنیدن صدای خنده و های و هوی بیرون حجره
تفطن و احساس مطلب نمود و بتظر هوشمندی میرزا منعم بیچاره را شناخت و
دشنام بسیار بآن ناکام داد و تف بسیار بر ریش آن فقیر انداخت و گفت شکر خدا
که با هزار خدعه و رنگ بمراد خود نرسیدی و آرزوی . . . س قاز نینم در دولت ماند
میرزا منعم گفت الحمد لله که بر . . . س قاز نینت و سراپادت . . . دم و در فضلائم
غوطه ور گردیدی ای قبحه در سرزنش عالمی بر رویت کشودم و رسوای عالمت
به مکر و تزویر نمودم و ذکر این داستان مضحك در همه جا شیوع یافت.